

MAHA

The First Iranian GLBT e-Magazine
Issue 3, February 2005

ماها

مجله الکترونیکی، همجنسگرایان ایران

شماره ۳، بهمن ماه ۱۳۸۳



فهرست مطالب

- ۱ فهرست مطالب این شماره
- ۲ حرف های سردبیر
- مصاحبه با امانوئل لبراکیس
- ۵ آقای گی یونان در سال گذشته
- سخنرانی داوود- فریبا
- ۹ سکشوالیته در ایران
- ۱۲ سلطان محمود و ایاز
- ۱۴ جشن عشق
- آشنایی با تاریخ همجنسگرایی
- ۱۶ کارل هنریش اولریخ
- ۱۸ گرایش جنسی صادق هدایت
- ۲۴ شوخی با طعم جدی
- ۲۶ معرفی یک سایت؛ امداد ایدز
- ۲۷ عکس های این شماره

ماها را به دوستان و آشنایان خود معرفی کنید.

ماها

مجله الکترونیکی همجنسگرایان ایرانی

شماره ۳، بهمن ماه ۱۳۸۳
۲۹ صفحه



MAHA

The Iranian GLBT e-Magazine

Issue 3 , February 2005

Majaleh_maha@yahoo.com

ارتباط با ما

برای بیان نظرات و پیشنهادات خود، و یا ارسال مطلب، عکس، نقد، و همینطور برای اشتراک «ماها»، از آدرس پستی زیر استفاده کنید:

Majaleh_maha@yahoo.com

(پست الکترونیکی علاقه مندان به اشتراک ماهنامه «ماها» در لیست مشترکین وارد شده و پس از آن، همزمان با انتشار شماره جدید، نسخه ای از آن برای مشترکین ارسال خواهد شد.)



حرف های سردبیر

تئوریسن های لزبین فمینیست دهه هفتاد میلادی بیشتر ترها، استدالات، مطالعات و نظریه های خود را از زاویه عملکرد جنسی دگرجنسگرایانه تنظیم میکردند. آنها در پی اثبات این نظر بودند که دگرجنسگرایی (گرایش به جنس مخالف) باعث و بانی سرکوب، پنهان بودن و در خفا ماندن جنسیت و سکس لزبین ها در جامعه میشود. بر همین اساس،

آنها استدلال می کردند که معاشرت جنسی و سکس دو زن لزبین با هم، تافته ای جدا بافته و بیشتر دارای بار و پیامی «شورشگرانه» بر علیه ستم جنسی جامعه است؛ نوعی مقاومت در برابر تسلط مردسالاری و ستم به زنان. در ادامه چنین تحلیل هایی بود که «سیاست» تعریف هویتی سکس لزبینی زاده شد.

پیشبرد چنین «سیاست» و باورهای ذهنیت «جدایی صف دو جنس» را تقویت کرد و بدان منجر شد که تشکلات و سازمان های زنان لزبین بصورتی کم سر و صدا - به جز استثناها - در حاشیه جنبش عمومی زنان فعالیت کنند و هر چند که سازمان های زنان، اینجا و آنجا از همکاری با لزبین ها و حتی اعتراف به حقوق آنها خودداری می کردند اما تئوریسن های لزبین فمینیست همچنان به ماندن در کنار خواهران خود (حتی خواهران قشری و نافی لزبینیسم) اصرار می نمودند و از همکاری و اشتراک مساعی با جنبش های همسو از جمله جنبش مردان همجنسگرا خودداری می کردند. (ظاهراً با استدلال آغشته بودن مردان گی به فرهنگ مردسالاری).

لزبین های نسل بعدی - نسل دهه هشتاد میلادی - از هضم و پذیرش سیاست و تعریف هویتی لزبین فمینیست های دهه هفتاد سرباز زدند و خود به تعریف جدیدی از سکس و جنسیت زنان لزبین پرداختند. اینها (لزبین های دهه هشتاد) استدلال میکردند که تئوریهای دهه قبل نوعی به دام مردسالاری افتادن است چون به ایزوله ماندن و در نتیجه ناپیدائی و ادامه حاشیه ای بودن سکس لزبینی کمک می کند. بنابراین راه حل نه کنار ماندن و خط و مرز کشیدن با دیگران، بلکه ادغام شدن و علنی بودن است، پس همکاری گسترده با تشکلات مردان همجنسگرا که هویت و سکس ما را می پذیرند بهتر از زیستن و ماندن در کنار تشکیلات زنانی است که لزبینیسم را برنمی تابند. راه حل به خیابان آمدن و آفتابی شدن است.

لزبین های نظریه پرداز دهه هفتاد بیشتر تحت تاثیر خشونت جنسی مردان و آثار شوم آن بر زندگی و روان زنان و کودکان بودند و به همین دلیل هم تئوری هایشان رنگ و بوی «جدا کردن صف ها» می داد. نگاه آنان به سکس و نیاز جنسی چنین بود که فعالیت جنسی و سکس را بیشتر یک نیاز مردانه تعریف می کردند و در نتیجه از استدالات آنها بوی دوری جستن از سکس و نوعی منزه طلبی به مشام می رسید که ادامه آن را می توان امروز هم در برخورد بخشی از فعالان فمینیست و لزبین ها نسبت به مسئله سکس مشاهده کرد. لزبین های دهه هشتاد اما

نگاهی متفاوت تر از نسل قبلی خود به سکس داشتند و سکس و نیاز جنسی خود را در مرتبه مهمتر و والاتری قرار می دادند، از صحبت در باره آن واهمه نداشتند و از تجربه انواع سکس هم ابائی به خود راه نمی دادند.

مقابله و اختلافات دیدگاهی دو نسل لزبین ها به « جنگ سکس » معروف شد (اصطلاحی که لزبین های دهه هشتاد آن را مرسوم کردند). نسل جوان و طرفدار سکس لزبین ها، به تئوریسین های لزبین دهه قبلی و طرفداران آنها لقب « پلیس زاهد فمینیست » دادند و متقابلاً لقب « دختر بد » را گرفتند.

در این جنگ و دعوای لزبینی دهه هشتاد بود که ایدز از راه رسید و به همراه آن برداشت ها و نفرت از

همجنسگرایان زن و مرد در جامعه

شدت و غلظت بیشتری بخود گرفت و

در نتیجه فشارها هم بیشتر شد. چرا که

در ابتدا همه فکر می کردند که ایدز

بیماری مخصوص همجنسگرایان است.

اما در برابر هر فشاری دیر یا زود

مقاومتی هم زاده می شود. پس در برابر

موج خشونت های تازه بر علیه

همجنسگرایان، جنبش های جدید و

انواع تشکلات حقوق مدنی پا گرفتند، از

جمله جنبش غرور همجنسگرایی

(Gay Pride Movement) و

کمی بعدتر نظریه پردازان کوئیری از

راه رسیدند و به همراه آن اصطلاح

«ملت کوئیر» (Queer Nation)

زاده شد، تشکیلات و سازمان های

لزبین های جوان و مردان همجنسگرا

به همکاری های گسترده و تنگاتنگی با

هم رو آوردند، انواع گروه های مقابله با

هموفوبیا* شکل گرفتند. لزبین ها هر

چه بیشتر به علنی کردن خود در جامعه رو آوردند، مردان چرم پوش کون لخت (ملبس به جلیقه چرم و شلواری چرمی

که لمبر آنها را لخت نشان می داد) و لزبین های کاسکت پوش موتورسوار به خیابان ها آمدند و در برابر کله تاس

های نژاد پرست و فاشیست مخالف همجنسگرایی، جوانان کله تاس همجنسگرا علنی شدند. همه اینها اشکال متفاوت

مقاومت و مبارزات اردوی همجنسگرایان و دیگر اقلیت های جنسی در مقابل فشارها و ناحقی های جامعه بود. همین

مبارزات و تلاشها به تحقق بسیاری از نظریات لزبین های نسل جدید (نسل دهه هشتاد) منجر شد، افکار عمومی

تئوریسن های لزبین فمینیست دهه هفتاد میلادی مطالعات و

نظریه های خود را از زاویه عملکرد جنسی دگرجنسگرایانه

تنظیم می کردند. بر همین اساس آنها استدلال می کردند که

معاشرت جنسی و سکس دو زن لزبین با هم، دارای بار و

پیامی «شورشگرانه» بر علیه ستم جنسی جامعه است؛ نوعی

مقاومت در برابر تسلط مردسالاری و ستم به زنان.

اما لزبین های نسل بعدی-نسل دهه هشتاد میلادی- از هضم

و پذیرش «سیاست و تعریف هویتی لزبین» فمینیست های

دهه هفتاد سرباز زدند و خود به تعریف جدیدی از سکس و

جنسیت زنان لزبین پرداختند. اینها استدلال می کردند که

تئوریهای دهه قبل نوعی به دام مردسالاری افتادن است،

چون به ایزوله ماندن و در نتیجه ناپیدائی و ادامه حاشیه ای

بودن سکس لزبینی کمک می کند. بنابراین راه حل نه خط و

مرز کشیدن با دیگران، بلکه ادغام شدن و علنی بودن است،

پس همکاری گسترده با تشکلات مردان همجنسگرا که

هویت و سکس ما را می پذیرند بهتر از زیستن و ماندن در

کنار تشکیلات زنانی است که لزبینیسم را بر نمی تابند.

جامعه به سمت آشتی و پذیرش هر چه بیشتر همجنسگرایی متمایل گردید، قوانین تبعیض آمیز زیادی لغو و به جای آنها قوانین ناظر بر برابری و عدالت جنسی بیشتر تصویب شدند، لژیون ها از حاشیه ای بودن بدر آمدند و..... اما این همه قضیه نبود، بخشی از لژیون ها تحت تاثیر تئوری های جدید به ادعای دوجنسگرا بودن خود رو آورده و به ازدواج با مردان دگر جنسگرا یا دوجنسگرا دست زدند. (ظاهراً برای پرده برداشتن و افشای خشونت های لژیون ها در روابط مشترکشان بر علیه هم اعمال می کردند). تجارت سکس رونق تازه ای گرفت. «خوشگله های لژیون» به بازار تجارت سکس قدم گذاشتند و به سکس و معاشقه با هم در مقابل دوربین های فیلمبرداری ظاهر شدند که (بنا به هرعللی بیشتر جهت پاسخگوئی به نیاز سکس مردانه ساخته می شدند) پرداختند، خودفروشی مردان جوان همجنسگرا ساختار و شکل تجارتی تازه ای به خود گرفت و تعدادی از آنها وارد بازار تبلیغات فروش وسائل تزئینی شدند و.....

هر چند که در دهه نود میلادی بیشتر تحقیقات و مطالعات به تئوریهها و نظریه های کوئیری اختصاص داده شد اما همه علائم حاکی از آن است که در جنبش عمومی برابری جنسی بطور اعم، و در جنبش زنان و مردان همجنسگرا بطور اخص، رنگ ها و جبهه های جدیدی در حال شکل گیری هستند. ما لژیون ها و مردان همجنسخواه ایران با این دانش و تجارب و دست آوردهای خوب و بد جنبش جهانی چه می خواهیم بکنیم؟

چگونه و با چه مکانیسم هایی باید این داده ها را در شرایط ملی و منطقه ای خود بسط دهیم؟
کدام ها را باید بگیریم و کدام ها را رد کنیم؟

اینها سؤالاتی هستند که فعالان جنبش لژیون ها و مردان همجنسگرای کشور ما باید به طور جدی به آن



بپردازند. آنچه مسلم است اینکه ما در شرایط پست مدرنیستی غرب نیستیم، غلظت و شدت مرد سالاری، راز مگو بودن جنسیت، تابو بودن سکس و... همه ما را بر آن وا می دارد که برای از حاشیه ای بودن بدر آمدن و برای شکستن حصارها و رسیدن به بازده ای ملموس، ما نیازمند همکاری گسترده و نزدیک همه آن نیروهائی هستیم که از تغییر فرهنگ جنسی حاکم ذینفع می باشند.

هر چند که طیف این نیروها از محدوده لژیون ها و گی ها بسیار فراتر می رود، اما نقش و الگویی که لژیون ها و گی ها می توانند در شکل گیری ائتلافی بزرگ ایفا کنند، انکار ناشدنی است.

سردبیر

پیش درآمد:

سالهاست که گروه های همجنسگرایان کشورهای مختلف با هم همکاری می کنند، اما جای ما همجنسگرایان ایرانی در این سازمان ها و تشکلات بین المللی خالی است. جنبش همجنسگرایان ایران مانند هر جنبش و حرکت دیگری، برای تبادل تجارب و آموزش متقابل، به آشنائی و تعامل با نیروهای هم جهت در سطح جهانی نیاز دارد. لذا بر آن شدیم که در قدم اول جهت آشنائی خود و خوانندگان، با فعالانی از سازمان ها و تشکلات همجنسگرایان کشورهای همجوار ایران مصاحبه هایی ترتیب دهیم. برای شروع کار به سراغ همجنسخواهان یونانی رفتیم و در شماره های بعد هم مصاحبه های دیگری خواهیم داشت.

مصاحبه ماها با آقای گی یونان**Emmanuel Labrakis**

Mr. Gay Greece

مقدمه:

رسم است که سالانه کلوبها و مجلات همجنسگرایان در کشورهای آزاد مسابقاتی شبیه به مسابقه انتخاب ملکه زیبایی جهان ترتیب می دهند و در این مسابقات از بین کسانی که خود را نامزد کرده اند، یکی را بعنوان زیباترین مرد همجنسگرا برمی گزینند و به او لقب «مستر گی» کشورمی دهند. در مراسم امسال یونان که از طرف مجله "دئون" برگزار شد آقای امانوئل لابراکیس بعنوان مستر گی یونان انتخاب گردید. به همین جهت برای انجام مصاحبه پای صحبت این شاهد زیبا روی نشستیم. البته مصاحبه از طریق ایمیل صورت گرفته است.

ماها: اول از هر چیز از طرف خود و خوانندگان به شما تبریک می گوئیم و از اینکه وقت خود را در اختیار ما گذاشته اید متشکریم. لطفاً ابتدا خودتان را معرفی کنید.

امانوئل : من ۲۵ سال پیش در جزیره کریت (جزیره ای یونانی در دریای مدیترانه) متولد شدم. من در یک دبیرستان ارتودکس درس خواندم، و پس از انجام خدمت سربازی، به آتن رفتم.

ماها: چه زمانی احساس همجنسگرا بودن را در خودتان کشف کردید و چگونه توانستید با خودتان درباره این موضوع که یک گی هستید، کنار بیایید؟

امانوئل: من بعد از دوران سربازی به احساس همجنسگرایی خودم پی بردم و هر چند که در زندگی ام با دخترانی نیز رابطه داشته ام، اما حس میکنم یک همجنسگرا هستم و نه یک دوجنسگرا.

ماها: چند وقت است که جامعه همجنسگرایان یونانی، مراسم انتخاب آقای گی یونان را برپا می کند؟ و چه چیزی باعث شد که شما خودتان را برای دریافت این عنوان نامزد کنید؟ چند نامزد در رقابت امسال حضور داشتند و معیارها برای انتخاب آقای گی یونان بودن چیست؟

امانوئل: همجنسگرایان یونانی هنوز در خواب اند، منظورم از نظر سازماندهی است... برگزاری مراسم ایده سردبیر مجله «دئون» (DEON) آقای پؤل سوفیانوس (Paul Sofianos) بود. در گذشته با او در یک نمایش مد



امانوئل در لباس اسکندر، برنامه رقص آقای گی یونان در تور اروپایی.

لباس در آتن کار کرده بودم. من به او اعتماد دارم و تصمیم گرفتم که یکی از نامزدهای آقای گی سال ۲۰۰۴ یونان باشم. معیارهای این مسابقه، تنها زیبایی ظاهری نیست، هوش و ذکاوت از دیگر معیارهای این انتخاب بود و مهمتر از همه داشتن شهامت گفتن اینکه من گی هستم و به آن افتخار می کنم. برنده این عنوان، به برنامه های تلویزیون، مجله ها و روزنامه های یونان و سراسر جهان دعوت می شود و من هیچ مشکلی برای بیان همجنسگرایی خودم ندارم.

ماها: آیا در یونان امروز، گی / لزبین بودن سخت است؟ مردم یونان تا چه حدی این مسئله را قبول کرده اند و جنبش همجنسگرایان یونانی چه قدم هایی برای احقاق حقوق اقلیت های جنسی در سالهای گذشته برداشته است و مهمترین درخواست امروز آن کدام است؟

امانوئل: بله... این موضوع که شما بگویید یک گی هستید، هنوز هم در یونان مشکل است، چراکه یونان یک کشور سنتی و محافظه کار است. بعد از این

جریان پدرم با من قهر کرده، اما می دانم که او در عقایدش تجدید نظر خواهد کرد. زمان بهترین درمان برای حل این مسئله است. اکنون باید به فکر زندگی آینده ام باشم و این عنوان برای اینکه همانند یک رقاص یا بازیگر بسیار محبوب و مردمی باشم، به من کمک خواهد کرد.

ماها: مستر گی یونان بودن چگونه احساسی است و این امر بر زندگی روزمره شما چه تاثیراتی داشته است؟

امانوئل: من احساس بسیار خوب و مطبوعی دارم. خیلی از همجنسگراها، بعد از این مسابقه من را می شناسند و مهمترین مسئله این است که من فهمیدم چه کسی دوست من است و چه کسی نیست.

ماها: واکنش دوستان و خانواده ات چی

بود؟

امانوئل: من با مادرم هیچ مشکلی ندارم، تنها مشکل پدرم بود، اما من باید به فکر آینده زندگی خودم باشم و می دانم که با گذشت زمان، او هم مرا همانطور که هستم قبول خواهد کرد.

ماها: آیا با تاریخ مبارزات اقلیت های جنسی یونان برای دستیابی به حقوق مدنی خود آشنا هستی؟ به عنوان مثال آیا چیزی در باره وضعیت زندگی همجنسخواهان یونانی در دوره حکومت نظامی سرهنگ ها می دانی؟

امانوئل: بله، من می دانم که در یونان باستان، همجنسگرایی امری کاملاً عادی در زندگی روزمره بوده است.

ماها: دو تمدن کهنه یونان و ایران باستان،

داد و ستدهایی داشته و چیزهای زیادی از هم یاد گرفته اند و در تاریخ هر دو تمدن اسناد زیادی در باره همجنسگرایی وجود دارد. هر چند که این اسناد بیشتر در باره رابطه استاد و کارآموز، یک مرد خبره با یک جوان بی تجربه است، اما کلاً خود شما و دیگر همجنسگرایان یونانی رابطه و پیوند با پیشینه تاریخی همجنسخواهی در کشورتان را چگونه تعریف می کنید؟

امانوئل: من درباره عقاید بقیه افراد گی در این مورد چیزی نمیدانم، اما بابت ریشه های تاریخی کشورم و طرز فکر یونان باستان، احساس افتخار میکنم.



امانوئل در لباس "Le Cabaret"، برنامه رقص آقای گی یونان در تور اروپایی.

ماها: چقدر با ایران و وضعیت اقلیت های جنسی در آن آشنایی دارید؟

امانوئل: من میدانم که همجنسگرایی در ایران یک جرم محسوب میشود و این موضوع به واسطه دلایل مذهبی است... من امیدوارم همه مشکلات با گذشت زمان حل شوند.

ماها: عنوان آقای گی یونان، چقدر زندگی شخصی شما را تغییر داده و شما از این عنوان

چگونه در جهت رشد و تکامل حقوق گی ها در جامعه استفاده می کنید؟

امانوئل: من به شدت درگیر مصاحبه ها، نمایش های رقص، ملاقات ها، برنامه های تلویزیونی و... هستم، اما من واقعا همان فردی که پیش از این بودم باقی مانده ام.

ماها: شما توسط شرکت هواپیمایی مالت (Maltese Airline)، برای ملاقات از کشور

مالت دعوت شده اید. با ما درباره این موضوع صحبت کنید و اینکه برنامه شما در آنجا چیست؟

آیا این تنها دعوتنامه خارجی ای بود که شما دریافت کردید؟

امانوئل: من شب اول سال نو برای اجرای یک نمایش در قبرس بودم و اکنون، برای چهار روز به مالت سفر خواهیم کرد. هواپیمایی مالت، یکی از حامیان مالی مراسم آقای گی یونان بود و من برای اجرای یک شو در باشگاه گی ها، و همینطور برای مصاحبه با رسانه های محلی، به این کشور زیبای مدیترانه ای سفر خواهیم کرد.

ماها: چه نقشه هایی برای آینده در سر

دارید؟

امانوئل: من قصد دارم تحصیلاتم را در رشته بازیگری ادامه دهم و در تلویزیون یا تئاتر به عنوان یک بازیگر مشغول به کار شوم.

ماها: شما شاعر و روزنامه نگار

همجنسگرا و معروفی مثل آقای دینوس کریستیانوس (Dinus Christianus) داشته -

اید. به نظر شما روابط بین نسل قدیم و نسل

جدید همجنسگرایان در یونان چگونه است؟

امانوئل: من اعتقاد دارم امروزه مردم یونان بسیار روشنفکرتر از گذشته هستند و همجنسگرایی را پذیرفته اند. روز به روز همه چیز بهتر می شود و این مسابقه، به من این فرصت را داد که افراد گی را وادار کنم به خودشان و آنچه هستند افتخار کنند.



امانوئل در حال رقص، در شب اول سال نو، در باشگاه Secrets Club در قبرس.

سخنرانی داوود- فریبا

یک سخنرانی بی پرده با موضوع سکشوالیته: سامان نا به سامان جامعه ی ایرانی

(پخش مستقیم از کلیه ی کانال های زیر هجده سال)

تقدیم به مراجع عظام قم و نجف

عزیزانم! پیش از هر چیز خوشحالی خودم را از انتشار دو مکتوب فرخنده می باید ابراز کنم؛ اول ترجمه ی جلد اول «تاریخ جنسیت» میشل فوکو، تحت عنوان «اراده به دانستن» با ترجمه ی شیوای نیکو سرخوش و افشین جهانزاده، و دومی، اولین شماره مجله ی «ماها»، نشریه ی الکترونیکی همجنسگرایان ایران و اقلیتهای جنسی، که اتفاقاً صحبت های امروز من هم ارتباطی ویژه با این دو پیدا خواهد کرد؛ زیر عنوان:

سکشوالیته!

همیشه تا می خواهیم نسبت به «سکس» (sex, sexualite) حرفی بزنیم یا شناختی کسب کنیم، فوراً هاله ای مرموز آنرا در بر می گیرد و ترس از سنت، عرف عمومی و اخلاق، سایه ای شوم بر سر ما می کشد که مانع **اراده به دانستن** است. به این ابهام و رازواری، معادل های معنایی متعدد واژه ی «سکس» در زبان فارسی را هم اضافه کنید: جنس، جنسیت، رفتار جنسی، میل جنسی، غریزه جنسی، آمیزش جنسی، لذت جنسی و....

سکس همان بازی «دزد و پلیسی» شده است که در کودکی به ما یاد می دهند و از آن تاریخ به بعد، بنا به خواست قدرت و تحت نظارت و کنترل دستورالعمل های مذهبی، قانونی، پزشکی و خانوادگی می بایست با آن همه جا بازی کنیم، بدون آنکه فهمی درست و تجربه ای فردی و آزاد از آن داشته باشیم. اینگونه است که به ناچار سکس همه چیز می شود و ما مدام باید دنبال چیزی باشیم که بخشی از وجود خودمان بوده و حالا آن را از وجودمان گرفته اند. حالا سکس معنای عمومی و اضطراب آوری است که به رغم میل مان بر رفتارها و هستی مان حاکم شده است؛ به خصوص در ایران اسلامی که همه چیزش بر پایه ی فضایل اخلاقی تحمیلی و قرائت های سرکوبگرانه ی دینی و دستور «امر به معروف و نهی از منکر» ساماندهی می شود. بر اساس همین، هرچه طبق میل و خواست حاکمان دینی و موازین و شعائر اسلامی شان تعریف شود «امر مشروع»، و بقیه نامشروع اند و در لیست گناهان کبیره! «سکس» در گفتمان دینی اینجا با اینکه با ممنوعیت، عدم وجود و سکوتی که بر پیشانی اش به ظاهر حک شده، ولی سیاست زاهد مابانه ایست برای تسلط بیشتر بر بدن ها و لذت سیری ناپذیر قدرت!

ما جامعه ای هستیم بیشتر از هر جامعه ی دیگر «سکسی» در تمام معادل های آن؛ در جنسیت، در رفتار، در امیال، در لذت، در آمیزش، تا سیاست و اقتصاد جنسی. آمارهای امروزه را که دنبال می کنیم: افزایش طلاق زوج های جوان، پائین آمدن سن کارگران جنسی، گسترش ایدز، بیماری های مقاربتی و روانی، نگاه ابزاری به زن و

انگ های اخلاقی ایبی که به همجنس خواهی و دوجنسی های دارای اختلال هورمونی وارد می شود، همه از نشانه های جامعه تحت سلطه ی گفتمان «سکشوالیته» است و حکومتی که بر خلاف ظاهر قدسی ماب و هدایتگرش، تحریک کننده و تقویت کننده ی آن. در چنین جامعه ای که سکس ضامن بقای قدرت است و بخش تحمیلی دغدغه های افراد آن جامعه را شکل می دهد، بیشترین قربانیان و مظلوم ترین آن، «اقلیت های جنسی» اند. آن جماعت کوچکی که مطرود خانه و جامعه اند و تحت تعقیب قانونی قرار می گیرند، آن جماعتی که به طور متوالی انگ «بلاهت اخلاقی»، «روان رنجوری جنسی»، «نابهنجاری جنسی»، «انحطاط» یا «عدم تعادل روانی» را بر خود داشته اند؛ همجنس خواهان، دوجنسی ها، دختران خیابانی و زنان ناگزیر به کارگری جنسی. اگر چه که در میان این جماعت اقلیت هم احکام جزایی متفاوتی حاکم است و قدرت بر خورد یکسانی قائل نیست و در سطح جامعه هم بر حسب سوودهی سکسی سنجیده می شوند، به طوریکه مثلا: همجنس خواه و همجنس باز (با اینکه تفاوت فاحشی به لحاظ نگاه، میل و مرام جنسی و هدف سکسی با هم دارند) اما هر دو شامل حکم لواط اند و طبق آئین اسلام مستحق سنگسار، در صورتی که حکم دختران خیابانی و کارگران جنسی در حد شلاق و حبس تعیین شده و در بیشتر اوقات تا یک شب ارضای مرد قانون تخفیف پیدا می کند، یا ما دوجنسی ها که غالبا از نوع «ترنس سکشوال» (اختلال هورمونی) هستیم، با اینکه از زیر نگاه قانون جان سالم بدر می بریم و قدرت درباره ی ما سکوت اختیار می کند، اما از سوی جامعه و ذهنیت سنتی جامعه مورد تعرض و مجازات واقع می شویم و به لحاظ وضع ظاهری و رفتار

در چنین جامعه ای که سکس ضامن بقای قدرت است و بخش تحمیلی دغدغه های افراد آن جامعه را شکل می دهد، بیشترین قربانیان و مظلوم ترین آن، «اقلیت های جنسی» اند. آن جماعت کوچکی که مطرود خانه و جامعه اند و تحت تعقیب قانونی قرار می گیرند، آن جماعتی که به طور متوالی انگ «بلاهت اخلاقی»، «روان رنجوری جنسی»، «نابهنجاری جنسی»، «انحطاط» یا «عدم تعادل روانی» را بر خود داشته اند؛ همجنس خواهان، دوجنسی ها، دختران خیابانی و زنان ناگزیر به کارگری جنسی.

و احساسات بی پرده ی متفاوتمان، از کلیه ی موقعیت های اجتماعی و انسانی حذف می شویم. این است سرگذشت ناموزون اقلیت جنسی ایرانی ما! قدرتی که با ابزار دین و شریعت و استفاده از روش های جبری و قهر آمیز اخلاقی، سکس و سکشوالیته را تحریک می کند، با مخفی کردن آن به

راز آلودی آن کمک می کند و سبب تشدید عطش سکس و اقدام به دامن زدن سکشوالیته می کند. با اینکه حکومت نقش اصلی را در بازتولید سکشوالیته دارد اما خانواده نیز سهمی مهم در تقویت بازی قدرت- سکشوالیته داشته است. از نظر فوکو بعد از «قدرت» (وشاید بخشی از همین قدرت) «خانواده» این بنیان وصلت، نطفه ی تمام بدبختی های سکس قلمداد می شود، که این را من به کانون بدبختی اقلیت های جنسی هم تعمیم می دهم، و این به منظور نشان دادن این موضوع است که از دل «سامانه ی وصلت» یا همان ازدواج در معنا و شکل متعارف ایرانی اش، شکل های انحرافی سر برمی آورند و تبدیل به شکل های هنجارشکن می شوند. به طور مثال، من خودم که از کودکی متوجه تصویری گنگ از تمایلات و احساسات متفاوتم نسبت به آن جنسی که خانواده ام تصور می کردند شدم، بدون حتی ذره ای توجه و حمایت آنها. تا سن بلوغ در سرگردانی جنسی، رعب و وحشت از رابطه با همجنس ظاهری ام و غربتی

جنسی بودم. دریغ از یک جمله ی آموزشی سکسی که والدین ام با من در میان بگذارند، با اینکه برای لذت خودشان دست به انواع وسایل تحریک کننده و تشدید کننده می زدند و به من که می رسیدند، خدا و پیامبر و دستورات بهشتی تجویز می کردند. تا اینکه رشد ناگهانی سینه های من، شدت یافتن رفتار دخترانه ی من، مزاحمت های بیرون از خانه، ممانعت از تحصیل و حرف های

همسایه و فامیل، والدین عزیز من را متوجه گناهان کبیره ی خود کرد و تازه فهمیدند که آن گناه بزرگ منم که محصول لذت های خودخواهانه شان و سامانه ی وصلت بودم، اگر چه بعد از آن سعی کردند بیشتر به من توجه کنند اما دیگر دیر شده بود چرا که روحیه ی هنجار شکن من شکل گرفته بود و با تفکرات و ذهنیات سنتی آنها در تقابلی شدید بود در نتیجه بهترین کمکی که به من کردند این بود که مرا به حال خود وا



بگذارند. اگر چه هنوز با عمل تغییر جنسیت من مخالف هستند اما این تغییر جنسیت سالهاست در اندیشه ی من صورت گرفته و آنها بی خبرند. آن بی توجهی ها، آن تولید مثل لذت خواهانه، آن زندگی مبتنی بر چارچوب های سنت و قدرت، آن تعرض هایی که در مدرسه، محیط کار و جامعه به من و امثال من وارد شد، همه و همه مرا به این مرحله رسانده که باید بنیاد همه چیز را از سنت، دین، خانواده و زبان بر اندازم و طرحی متفاوت با قواعد تحمیلی موجود برای هر یک در اندازم، چراکه حالا، من داوود-فریبا، زاده ی اضطراب جهانم!

: «کارگران جهان متحد شوید»

این پیام را مارکس سرلوحه ی مبارزه ی طبقاتی کرد و من با پیام:

« اقلیت های جنسی متحد شوید»

، شما را به مبارزه با سامان نابه سامان سکشوالیته فرا می خوانم.

خوشا رها شدن

خوشا رهایی

خوشا اگر نه رهاشدن

مردن به رهایی!

پایان سخنرانی داوود-فریبا پشت در توالتی عمومی!

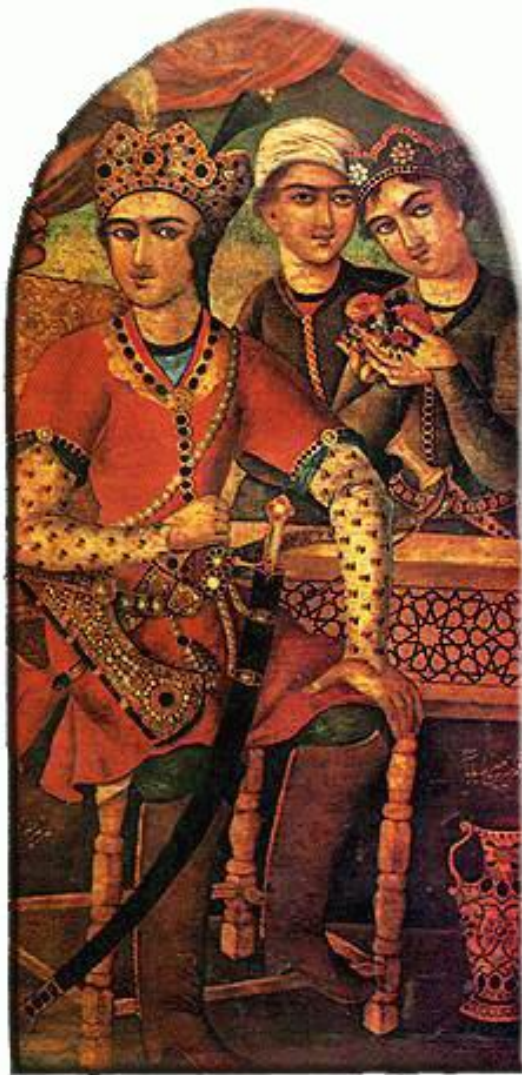
بیست ششم آذر ماه هشتاد و سه

اندر حکایت عشق سلطان محمود غزنوی و معشوق او ایاز

گفتاری از کتاب «شاهکارهای ادبیات فارسی»،

برگزیده اشعار استاد عنصری بلخی، به کوشش دکتر محمود دبیر سیاقی

مؤسسه انتشارات امیر کبیر، تهران، ۱۳۶۲، صفحات ۲۹-۲۸



کی عیب سر زلف بت از کاستن است
چه جای بغم نشستن و خاستن است
جای طرب و نشاط و می خواستن است
کاراستن سرو ز پیراستن است

احمد بن علی نظامی عروضی سمرقندی در

کتاب چهار مقاله سبب سرودن این رباعی را با شرحی بسیار دلکش بیان کرده است که عیناً نقل می شود:

حکایت عشقی که سلطان یمین الدوله محمود را

بر ایاز ترک بوده معروفست و مشهور. آورده اند که سخت نیکو صورت نبود لیکن سبز چهره ای شیرین بوده است متناسب اعضاء، خوش حرکات و خردمند و آهسته، و آداب مخلوق پرستی او را عظیم دست داده بوده است، در آن باره از نادرات^۱ زمانه خویش بوده است، و اینهمه اوصاف آنست که عشق رابعث^۲ کند و دوستی را برقرار دارد. و سلطان یمین الدوله مردی دین دار و متقی بود و با عشق ایاز بسیار کشتی گرفت، تا از شارع^۳ شرح و منهاج^۴ حریت^۵ قدمی^۶ عدول نکرد.

شبی در مجلس شراب، بعد از آنکه شراب در او اثر کرده بود و عشق درو عمل نموده، بزلف ایاز نگریست.

عنبری دید بند بند چون زنجیر، در هر حلقه ای هزار دل و در هر بندی صد هزار جان. عشق عنان خویشتن داری از دست صبر او بر بود و عاشق وار در خود کشید. محتسب^۷ آمانا و صدقنا^۸ سر از گریبان شرع بر آورد و در برابر سلطان

یمین الدوله بایستاد و گفت: «هان محمود! عشق را با فسق میامیز و حق را با باطل ممزوج مکن که بدین زلت^۹ ولایت عشق بر تو بشورد و چون پدر خویش^{۱۰} از بهشت بیفتی و به عناء^{۱۱} دنیای فسق در مانی.» سمع^{۱۲} اقبالش در غایت شنوایی بود، این قضیت مسموع افتاد. ترسید که سپاه صبر او با لشکر زلفین ایاز بر نیاید، کارد بر کشید و بدست ایاز داد که: «بگیر و زلفین خویش ببر!» ایاز خدمت کرد و کارد از او بستد و گفت: «از کجا ببرم؟» گفت: «از نیمه.» ایاز زلف دوتو کرد^{۱۳} و تقدیر^{۱۴} گرفت و فرمان بجای آورد و هر دو سر زلف خویش را پیش محمود نهاد. گویند آن فرمانبرداری عشق را سبب دیگر شد. محمود زر و جواهر خواست و افزون از رسم معهود و عادت ایاز را بخشش کرد و از غایت مستی در خواب رفت. و چون نسیم سحرگاهی برو وزید بر تخت پادشاهی از خواب در آمد، آنچه کرده بود یادش آمد، ایاز را بخواند، و آن زلفین بریده بدید. سپاه پشیمانی بر دل او تاختن آورد و خمار عربده^{۱۵} بر دماغ او مستولی گشت، میخفت و میخواست و از مقربان و مرتبان^{۱۶} کسی را زهره آن نبود که پرسیدی سبب چیست؟ تا آخر کار حاجب علی قریب که حاجب بزرگ^{۱۷} او بود روی به **عنصری** کرد و گفت: «پیش سلطان در شو و خویشتن بدو نمای و طریقی بکن که سلطان خوش طبع گردد.» عنصری فرمان حاجب بزرگ بجای آورد و در پیش سلطان شد و خدمت^{۱۸} کرد.

سلطان یمین الدوله سر بر آورد و گفت: «ای عنصری! این ساعت از تو می اندیشم. می بینی که چه افتاده است ما را؟ درین معنی چیزی بگویی که لائق حال باشد.»
عنصری خدمت کرد و بر بدیهه گفت:

**کی عیب سر زلف بت از کاستن است
چه جای بغم نشستن و خاستن است
جای طرب و نشاط و می خواستن است
کاراستن سرو ز پیراستن است**

سلطان یمین الدوله محمود را با این دو بیتی بغایت خوش افتاد. بفرمود تا جواهر بیاورند و سه بار دهان او پر جواهر کرد و مطربان را پیش خواست و آن روز تا شب بدین دو بیتی شراب خوردند. و آن داهیه^{۱۹} بدین دو بیتی از پیش او برخاست و عظیم خوش طبع گشت.

۱- نادرات: جمع نادره. کم نایاب.
۲- بعث: انگیزتن.
۳- شارع: راه فراخ، راه راست
۴- منهاج: راه پیدا و گشاده.
۵- حریت: آزادگی.
۶- عدول: برگشتن از راه و اعراض کردن.
۷- محتسب: مامور نهی از منکرات.
۸- امانا و صدقنا: گرویدیم و براست داشتیم.
۹- زلت: لغزش، خطا.
۱۰- مراد حضرت آدم است.
۱۱- عناء: رنج.
۱۲- سمع: گوش.
۱۳- دوتو: دولا کردن، تا کردن
۱۴- تقدیر: اندازه گرفتن.
۱۵- عربده: بدخویی، جنگجویی.
۱۶- مرتبان: جمع فارسی مرتب، در مقام و درجه خود داشته شده، حاکم.
۱۷- حاجب بزرگ: پرده دار بزرگ، رئیس تشریفات.
۱۸- خدمت کردن: کرنش و تعظیم کردن
۱۹- داهیه: سختی، بلا، کار دشوار.

جشن عشق

غزل

سپنتا

من زندگی ام را با تو قسمت می کنم
تو فقط در کنار من باش
من زندگی ام را با تو قسمت می کنم

من دستانم را با تو قسمت می کنم
تو فقط تکیه گاه خستگی های تن من باش
تو فقط پناه شانه های آزرده ی من
و نگهبان قلعه های پر شکست من باش
من دستانم را با تو قسمت می کنم

من زندگی ام را با تو قسمت می کنم
من وجودم را با تو قسمت می کنم
تو فقط با دستان گرمت
سایبان مترسک های خسته ی باغ سینه ی من باش
تو فقط با من باش
من وجودم را با تو قسمت می کنم

تو فقط در کنار من باش
تو فقط در دستان من
تو فقط در چشمان من باش
من نان سفره پاره ی کوچک عشقم را با تو قسمت -
می کنم

تو فقط مرحم بازوان خسته ی من باش
من زندگی ام را با تو قسمت می کنم

برای مطالعه اشعار بیشتری از سپنتا، می توانید به وبلاگ ایشان
مراجعه کنید: <http://Spanteman.blogspot.com>



صفحات ماها به روی اشعار، داستان
های کوتاه، نقد، طنز و... دوستان باز
است. امیدواریم در پربارتر کردن
این صفحات ما را یاری دهید.

Let's be a real GAY

The Little Swallow

۲۰ ساله، از تهران

let's be happy again
 let the clouds slip away
 hey, let's smile again
 don't go the path, astray
 you might be just one,
 in this big wild world
 but to some people you are,
 more precious than a planet of gold
 If I weep, there's only one sorrow
 If I laugh, there are thousands!!!
 If I sleep there's just one nightmare
 But, I'd face thousands, as a flying swallow
 sorrow's there, cause happiness is gone,
 as spring sinks into a sweet slumber,
 when the silver-white snowflakes come,
 but its memory still shines like an amber
 stop letting tears slip away,
 don't let them make you sad,
 They shouldn't wander and stray
 unless with gayety, your tears are clad
 If I weep, there's only one sorrow
 If I laugh, there are thousands!!!
 If I sleep there's just one nightmare
 But, I'd face thousands, as a flying swallow
 If I let it go, then it's gone
 there might be nobody to help me
 Night might fall deep into dawn,
 Shining lights of morning, there I see
 If I weep, there's only one sorrow
 If I laugh, there are thousands!!!
 If I sleep there's just one nightmare
 But, I'd face thousands, as a flying swallow

شعله سرکش

رهی معیری

لاله دیدم، روی زیبای توام آمد به یاد
 شعله دیدم، سرکشی های توام آمد به یاد
 سوسن و گل، آسمانی مجلسی آراستند
 روی و موی مجاس آرای توام آمد به یاد
 بود لرزان شعله شمعی در آغوش نسیم
 لرزش زلف سمن سای توام آمد به یاد
 در چمن پروانه ای آمد، ولی ننشسته رفت
 با حریفان قهر بیجای توام آمد به یاد
 پای سروی، جویباری زاری از حد برده بود
 های های گریه در پای توام آمد به یاد

شهر، پر هنگامه از دیوانه ای دیدم، رهی
 از تو و دیوانگی های توام آمد به یاد





آشنائی با تاریخ همجنسگرایی

کارل هنریش اولریخ

Karl Heinrich Ulrichs

با اولین فعال و مدافع حقوق همجنسگرایان در جهان آشنا شویم.

در سال ۱۸۶۷ (حدود ۱۳۸ سال پیش) ۵۰۰ تن از اعضای انجمن وکلای آلمان برای بررسی مسائل حرفه ای خود در مونیخ گرد هم آمده بودند. یکی از این وکلا که گرایش همجنسخواهی هم داشت، **کارل هنریش اولریخ** بود. او در آن روز در مقابل همه ۵۰۰ نفر شرکت کننده جلسه به دفاع علنی از حقوق همجنسگرایان پرداخت و چنین بود که نام او به عنوان اولین همجنسگرایی که برای حقوق همجنسگرایان مبارزه کرده، در تاریخ ثبت شد.

اولریخ، متولد سال ۱۸۲۵، در سخنرانی خود که از روی نوشته می خواند، با صدای بلند و با غرور برای شرکت کنندگان کنفرانس مذکور اعلام کرد که گرایش به همجنس، نه گناه است، نه جرم و نه بیماری، بلکه امری است طبیعی. نتیجه و ثمره تلاش و کوشش ها و روشنگری های او بود که یخ های ذهنیت آلمانی ها در باره عشق همجنسانه شروع به ذوب شدن کرد.

ناگفته نماند که در آن سال ها کلمه «گی» مرسوم نبود و اولریخ کلمه «اورانیسم» (Uranism) را بکار می برد. اولریخ بدرستی، عمیقاً بر این باور بود که همجنسگراها همه جا هستند و به این دلیل از امرعلنی شدن و خودی نشان دادن همجنسگرایان سرسختانه دفاع میکرد؛ چراکه اگر همجنسگرایان خود را علنی می کردند، آنوقت همه می دیدند که همجنسگرایان آدم های عجیب و غریبی نیستند و مانند دیگران زندگی می کنند، پس طبیعی بودن همجنسگرایی ثابت می شد و هم اینکه همه متوجه می شدند که گی ها در جامعه کم نیستند. کتاب ها و نوشته های او به زبان-های دیگر ترجمه می شد و او نامه های حمایتی زیادی، هم از آلمان و هم از کشورهای دیگر دریافت می کرد. علنی شدن همجنسگرایی خود اولریخ زندگی راحتی برایش به ارمغان نیاورد. در سال ۱۸۵۰ از یک کلوب ادبی که عضو آن بود اخراج شد و بلافاصله او را از شغلش هم اخراج کردند، به این دلیل که شایعاتی در باره همجنسگرایی او سر زبانها بود.

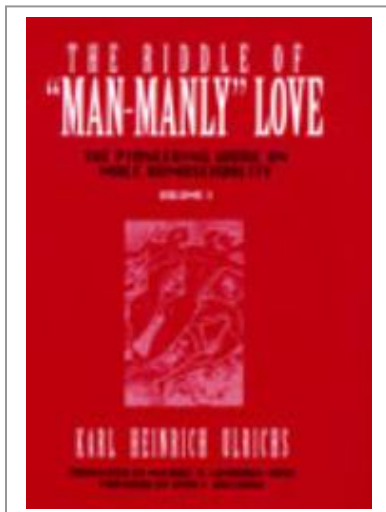
او دو بار، ظاهراً به خاطر عقاید سیاسی خود - که خواهان حکومت پادشاهی است- به زندان افتاد و کتاب های او جمع آوری شدند. (به عقیده برخی به دلیل آگاهی حکومت از گرایش جنسی او).

او برای باز پس گیری کتاب های خود و همینطور جلوگیری از ممنوعیت قانونی آنها به دادگاه مراجعه کرد و موفق هم شد.

او، بنا به اعتقاد خود، برای پنهان کردن گرایش جنسی اش، تلاش نمی کرد، بلکه برعکس در سال ۱۸۶۲ همجنسگرایی خود را برای خانواده و بستگانش علنی نمود. و در ادامه همین علنی کردن بود که در سال ۱۸۶۷ (حدود ۱۳۸ سال پیش) در مقابل ۵۰۰ تن از وکلا و قضات آلمانی برای اولین بار در تاریخ، از همجنسگرایی (سال ها قبل از اینکه کلمه هموسکشوال ابداع شود) دفاع کرد و خواستار لغو قوانین تبعیض آمیز در رابطه با حقوق همجنسگرایان شد. با وجود همه مخالفت خوانی ها اما، صدای او همچنان بگوش می رسید و در نتیجه هر چند که کماکان تعداد بیشتری از پزشکان گرایش به همجنس را بعنوان یک بیماری تلقی می کردند اما، بعضی از دست-اندرکاران امور پزشکی با او همصدا شده و خواهان لغو قانونی شدند که بر اساس آن همجنسگرایی جرم محسوب میشد، و دست اندرکاران سیاست و قانون گذاران هم برای تعدیل قوانین تمایل نشان دادند. امری که تا به امروز هم ادامه دارد و هر روز قوانین بهتری در جهت برابری و عدالت جنسی در آلمان و کشورهای دیگر به تصویب می رسند. آنچه که احتمالاً مایه غم و غصه و تاسف اولریخ بوده باشد این است که خود همجنسگرایان هیچگونه حمایت علنی از او ابراز نکردند. تنها چیزی که بود صرفاً نامه های حمایتی خصوصی بود که بدستش می رسید. او این احساس خود را اینطور بیان می کند: « اکثریت بزرگ اورنینگها (گی ها) برای مبارزه جهت رسیدن به آزادی و عدالت، ترقی معنوی خویش و قرار گرفتن در جایگاه انسانی خود در جامعه، تمایل نامحسوسی از خود بروز می دهند. برای خلاص شدن و رهایی از این گله ی کله پوک، که مشکل بتوان گفت ارزش آزادی را دارند، من روزانه تا حدود زیادی از احساس خرسندی و طبع خاطر از ناحیه مصاحبت با حلقه دوستان روشنفکر و محترمی که مثل خودم هستند، برخوردارم.»

با گذشت سال ها و بالا رفتن سن او و همزمانی میلیتاریزم پروس که هر چه بیشتر بر نواحی آلمان مسلط می شد و با شدیدتر شدن قوانین ضد همجنسگرایی، اولریخ شهر خود هانوو را ترک کرد و تصمیم گرفت به ایتالیا، جایی که قوانینی بر علیه همجنسگرایان در کار نبود، مهاجرت کند. او در آنجا به کار نوشتن ادامه داد و به عنوان متخصص زبان لاتین شهرت جهانی یافت. او زندگی ساده و پر ثمری داشت و در سال ۱۸۹۵ در شهر L'Aquila در ایتالیا در گذشت.

کشف اولریخ و اهمیت تلاش های او در راه کسب حقوق همجنسگرایان، مسیر کندی را پیموده و تنها از اواسط سالهای هفتاد میلادی است که علاقمندان به تاریخ مبارزات همجنسگرایان شروع به معرفی او، کتابها و خدمات و فداکاری هایش کردند. امروز محل دفن او یکی از زیارتگاه های مهم جنبش همجنسگرایان جهانی است و از آگوست سال ۱۹۸۸ تا به امروز، هر ساله تعداد زیادی از هوادارانش برای بزرگداشت زادروز تولد او در محل دفنش در ایتالیا گرد هم می آیند.



علاقمندان برای کسب اطلاعات بیشتر می توانند به سایت زیر مراجعه کنند:

<http://www.angelfire.com/fl3/celebration2000>

و کسانی که امکان خرید اینترنتی دارند می توانند کتاب های او را از طریق

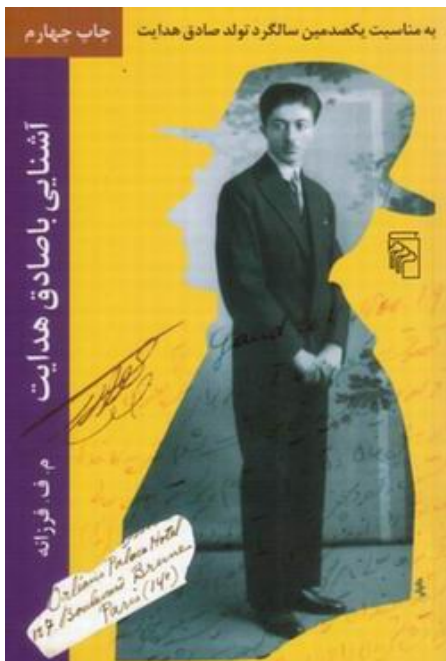
سایت <http://www.amazon.com> و یا کتابفروشی

<http://www.prometheusbooks.com> تهیه کنند.

گرایش جنسی صادق هدایت

مطلب زیر از شماره ۳۰ مجله سکاف گرفته شده است.
ماها

روانکاو ادبی آنطور که باید و شاید، هنوز در کشور ما جا نیفتاده است. من روانکاو ادبی نیستم، اما به مطالعه در این زمینه علاقمندم و می دانم که برای پژوهش و تفحص در جان و روان یک نویسنده، علاوه بر تسلط به علم روانشناسی و روانپزشکی، آشنائی با سبک های بنا به آنچه گفته شد نوشته زیر روانکاو شخصیت صادق هدایت از طریق آثار او نیست، بلکه می خواهم «از ظن خود» یار هدایت شوم و برداشت شخصی خودم را با شما قسمت کنم.



نوشته ها در باره هدایت کم نیستند و کتاب های زیادی در تحلیل نوشته های او، بخصوص «بوف کور» نگاشته شده اند. در اینجا من از همه آنها می گذرم و فقط به کتاب «آشنائی با صادق هدایت» نوشته م.ف.فرزانه، چاپ دوم، نشرمرکز بسنده می کنم. کتاب آقای فرزانه از آن رو اعتبار بیشتری دارد که ایشان آشنائی و دوستی خیلی نزدیک و طولانی با هدایت داشته است و از طریق کتابش، خواننده با نکات تازه و ناگفته ای از گوشه های زندگی و روحیه هدایت آشنا می شود.

البته طبق یادداشت ناشر، نسخه چاپ مرکز با نسخه اصلی کتاب که اولین بار در پاریس منتشر شده، تفاوت هایی دارد اما من امکان دسترسی به آن را ندارم.

آشنائی فرزانه به هدایت

آشنائی فرزانه با هدایت در شرایطی صورت می گیرد که هدایت یک نویسنده معروف است و فرزانه یک پسر جوان هفده ساله ی محصل دبیرستانی.

فرزانه اولین بار، هدایت را در رستوران «پرنده آبی» در ضلع شرقی میدان فردوسی ملاقات می کند. این ملاقات را آقای گوهرین (مولوی شناس، درویش مسلک، روشنفکر و آزاد اندیشی که انگلیسی را خوب می داند)

ترتیب می دهد. هدایت در همان اولین دیدار « ضمن اینکه طرف صحبتش آقای گوهرین بود، اما زیر چشمی نگاه- های سریعی به قیافه من انداخت.» (ص. ۲۹)

بعد از آن، اولین ملاقات هدایت با فرزانه و گوهرین در خانه خود هدایت اتفاق می افتد و هدایت کتاب های نویسندگان زیر را به فرزانه جوان معرفی می کند: کافکا، کالدول، اشتین بک، سارتر، کامو، ویرجینیا وولف، سامرست موام و جویس.

مدتی بعد، وقتی فرزانه برای اولین بار به تنهایی به خانه هدایت می رود، مصدری که در را باز می کند، می گوید که: «صادق خان منزل نیست.» حال آنکه فرزانه هدایت را از پشت پنجره می بیند. (ص. ۳۹)

از نویسندگان فوق، ویرجینیا وولف یک نویسنده لژیون انگلیسی است و کافکا هیچوقت ازدواج نکرد و در باره

**صادق هدایت در آن روزها
نویسندگان همجنسگرای عصر خود
را خوب می شناخته و گرایش
جنسی آنها را می دانسته است.
بخصوص که در غرب این
نویسندگان از جمله پیشگامان
نهضت آزادیخواهی همجنسگرایان
بشمار می روند. نویسندگانی
همچون اسکار وایلد، آندره ژید،
پروست و ژان کوکتو.**

گرایش جنسی او حدیث های فراوانی بر زبان هاست. آشنائی فرزانه و هدایت بیشتر می شود تا جائی که هدایت از فرزانه می خواهد که از خانه اجازه بگیرد که دیر به منزل برود تا بتواند با هدایت به تئاتر برود. حسن قائمیان (در جمع دوستان معروف به «ملولی»، که همجنسگرا هم هست) و از دوستان صادق هدایت، در موقع آتراکت تئاتر «سرباز شکلاتی» برناردشاو، هدایت و فرزانه را با هم می بیند. این اولین دیدار قائمیان با فرزانه است. در همانجا قائمیان شروع به مدح و تمجید از فرزانه می کند و فرزانه می نویسد: «من هم شنیده بودم که قائمیان اهل غلام بارگی (همجنس خواه) است.» (ص. ۴۳)

در پایان نمایش تئاتر، قائمیان دوباره نزد آنها می آید و پیشنهاد می کند که با هم به بار «ماسکوت» بروند، ولی هدایت فرزانه را به خانه می فرستد. (ص. ۴۳) (و خودش با قائمیان می رود؟؟؟)

دوستان و همکلاسی های فرزانه جوان، از روابط فرزانه و اینکه توانسته با یک نویسنده مشهور رفت و آمد داشته باشد، داستان ها می سازند و می گویند: «هدایت بچه باز است و حالا بند کرده به فرزانه.» (ص. ۴۴)

فرزانه بعد از دیپلم گرفتن و آشنائی بیشتر با هدایت، بالاخره دل به دریا می زند و از هدایت می پرسد: «بعضی از رفقا می گویند که شما با زن ها میانه خوبی ندارید» (ص. ۴۸) و بعد از هدایت می خواهد که یک قرار ملاقات با دختر حاج آقا حسین ملک (که خواهرش همکلاسی فرزانه در انستیتوی فرانسه است) بگذارد. (ص. ۴۸). هدایت به سؤال فرزانه درباره میانه اش با زن ها جواب مستقیم نمی دهد، اما حاضر می شود با دختر حاج آقا حسین ملاقات کند آن هم در یک کافه و نه در خانه خود هدایت و دلپش را اینطور توضیح می دهد: «مادرم از ترس اینکه مبادا عشق پیری پدرم بجنبند، حتی کلفت هایی که انتخاب می کند هم باید کور و کچل باشند.»

پس مادر هدایت از جنبه روابط پسر خودش (صادق هدایت) با دختران و زنان خیالش امن بوده و می دانسته که «اهل اینکارها نیست» و ترسش این بوده که شوهرش (پدر هدایت) به دختره گوشه چشمی بیندازد.

بهرحال؛ کافه نادری به عنوان محل ملاقات تعیین می شود و جالب اینکه در زمان حکومت پادشاهی پهلوی، کافه نادری پاتوق غیرعلنی همجنسگرایان تهرانی بوده است (به قول یکی از همجنسگرایان مسن تهرانی که او را می شناسم). بهر رو، فرزانه می خواهد از هدایت جوبی در باره «میانه صادق هدایت با زنها» داشته باشد، پس دوباره به او رو می کند و می پرسد: «عقیده شما راجع به هموسکشوالیته چیست و چه فکر می کنید؟» (ص. ۴۹)

جواب هدایت: «بنده چه فکر می کنم؟ از شکسپیر گرفته تا خواجه... همه اشان اینکاره بوده اند. حیوانات هم اینکاره اند، سگ، خر،..... طبیعت اینجوری است. گیرم در اینجا معنی همه چیز عوض می شود. این جا طبیعت هم تغییر ماهیت می دهد. مردها برای اینکه جلو سر و همسر مرد حساب بشوند، خودشان را می زنند به بچه بازی. Selection Naturelle غیر از عشق است. برای مردهای اینجا بنداز، مردی حساب می شود..... و اسمش را می گذارند نظر بازی. آنوقت آنهایشان که اصولاً، بیولوژیکمان این کاره اند، جانماز آب می کشند..... زیبایی پسندیدن ربطی به زن و مرد بودن ندارد. آدم قشنگ قشنگ است، این حساب استتیک است نه..... حیوانی..... خودشان هزار و یک جور فسق و فجور دارند و جانماز آب می کشند، ولی وای به وقتی که بشنوند نوابغ همه هموسکسوئل بوده اند. همه اشان می خواهند ادای اسکار وایلد و ژان کوکتو و (آندره) ژید را در بیاورند..... آدمیزاد همه جور هست. مثل حیوانات، گیرم واسه ی آدم عامی جز آنچه اخلاق یادشان داده چیزی وجود ندارد. اما این که سند نمیشود.» (ص. ۴۹-۵۰) خواننده اینجا متوجه می شود که صادق

هدایت در آن روزها نویسندگان همجنسگرای عصر خود را خوب می شناخته و گرایش جنسی آنها را می دانسته است. بخصوص که در غرب این نویسندگان از جمله پیشگامان نهضت آزادیخواهی همجنسگرایان بشمار می روند. نویسندگانی همچون اسکار وایلد، آندره ژید، پروست و ژان کوکتو.



چهره ی صادق هدایت، عکس از داریوش سیاسی، تهران

(حدود ده سال پیش، وقتی تصادفی با یک نویسنده نیمه معروف آشنا شدم و بعد از مدتی بیشتر خودمانی شدیم، طرف گرایش به همجنسخواهی خود را با هزاران حرف و اشاره بیان می کرد اما از گفتن علنی موضوع پرهیز داشت تا بعد از چندین ماه آشنائی، فرصتی پیش آمد و با هم تنها شدیم. به طرف اعلام کردم که من با همجنسگرایی مخالفتی ندارم و با زبان بی زبانی به

طرف حالی کردم که می دانم که همجنسگراست. اما این نویسنده بدون اینکه گرایش جنسی خود را نفی کند، درست همان حرفهای هدایت به فرزانه در باره هنر استتیک و قشنگی و... را به خود من میگفت و من هم دیگر اصرار نکردم. بگذریم.)

بهر حال فرزانه جوان و کنجکاو از هدایت می پرسد: « آیا در این باره کتابی دارید که بدهید من بخوانم؟» و هدایت جواب می دهد: « کتاب؟ از کجایش میخواهی شروع کنی؟ از فروید؟ از هرشفیلد؟ از ژید؟ از پسیکوپاتیا

سکسوالیس؟ از کجا؟...» (ص. ۵۰) هدایت بعدا بلند می شود و چندین کتاب از قفسه در آورده جلو فرزانه می گذارد. فرزانه سه تا را انتخاب می کند و هدایت میگوید: «غیر از Corydon ژید، آن دوتا حرفشان در باره هموسکسوالیته نیست. فقط چشم و گوش آدم را باز می کنند که مسائل آدمیزاد را با اخلاقیات قاطی نکند.» (ص. ۵۰) و در همانجا رو به فرزانه می گوید: «بهرحال خاصیت خواندن این کتابها این است که اقلا از عقاید کلثوم ننه دفاع نکنی، مسئله را روشن تر ببینی، یا درست تر بگویم حرفهای احمقانه را کمتر قبول کنی و قدری پی عقل و منطق بروی.»

فرزانه کتابها را می گیرد و با خود می برد که بخواند. بعدا وقتی فرزانه کتابها را بر می گرداند و می گوید کوریدون آندره ژید (موضوع کتاب همجنسگرایی است) را نپسندیده، هدایت جواب می دهد: «از قرار معلوم زن و بچه ای به هم خواهی زد...» (ص. ۵۱) به عبارتی هدایت به این نتیجه می رسد که فرزانه خالی از هرگونه گرایش به همجنسگرایی است. هدایت کتاب مسعود فرزند که در لندن نوشته و برای او (هدایت) ارسال شده را به فرزانه می دهد که بخواند. عنوان کتاب: «قضیه نجیبه خاتون»، داستان خانمی است که در لندن یک مرد انگلیسی او را بلند می کند ولی وقتی به اتاق خودش می برد، نجیبه خاتون متوجه می شود که آن شخص زن است، نه مرد. (یک داستان لزبینی) این را هم اضافه کنم که به گفته ی هدایت، کتاب «وغ

وغ ساهاب» را هدایت و مسعود فرزند با هم نوشته اند. (ص. ۵۷) هدایت کتاب «یعقوب و برادرانش» نوشته توماس مان را می خواند و آن را به فرزانه هم می دهد. توماس مان نویسنده معروفی است که نتوانست گرایش همجنسگرایی خودش را قبول کند و ازدواج کرد، اما «مرگ در ونیز» (داستان عشق مردی مسن با پسری جوان) را نوشته و قصه عشق و عاشقی خود توماس مان با پسران جوان زبانزد خاص و عام است و در کتاب هایش موج می زند.

می دانیم که توماس مان، اسکار وایلد، آندره ژید، پروست، کوکتو و... از نویسندگان معروف، همه از پیشگامان نهضت آزادیخواهی همجنسگرایان اروپا بوده اند. در زمان آنها، همجنسگرایی در اروپا کماکان ممنوع بود و تقبیح شده، چه برسد به ایران خودمان که همجنسخواهی هنوز یک تابوست.

فرزانه بعد از گرفتن دیپلم برای ادامه تحصیل به فرانسه می رود و مدت کوتاهی بعد از رفتن فرزانه، هدایت هم راهی فرانسه می شود. دو روز بعد از ورود هدایت به پاریس، فرزانه و هدایت قرار شام می گذارند. برای یافتن محل مناسب برای شام با هم صحبت می کنند و آخرش فرزانه میپرسد: «پس کجا برویم؟» و هدایت جواب می دهد: «یک جایی که اگر هنوز هم وجود داشته باشد، انگشت به دهان حیران میمانی.» (ص. ۱۸۹)

از کلمه هنوز در جمله هدایت معلوم می شود که او در سال های قبل که در پاریس بوده، به این محل سر می زده و آن را خوب می شناسد، اما این چگونه محلی است؟ تعریف آن را از زبان فرزانه بشنویم: «دوتا بلیط خریدیم و وارد شدیم. وقتی چشمم به روشنایی ضعیف فضای آنجا عادت کرد، در کمال تعجب متوجه شدم که

بعد از ورود هدایت به پاریس،
فرزانه و هدایت قرار شام می
گذارند. برای یافتن محل مناسب
برای شام با هم صحبت می کنند و
آخرش فرزانه میپرسد: «پس کجا
برویم؟» و هدایت جواب می دهد:
«یک جایی که اگر هنوز هم وجود
داشته باشد، انگشت به دهان حیران
میمانی.»

برخلاف دانسینگ های معمولی، مردها فقط با زن ها نمی رقصند و بین ایشان جفت هایی دیده میشد که زن با زن و مرد با مرد در حال رقص اند.... و بعدش زن سیاهپوستی که وقتی لباسش را در آورد معلوم شد که مرد است، نه زن.» (ص ۱۸۹) می دانیم که برای رستوران رفتن و غذا خوردن، بلیط خریدن لازم نیست و از توصیف فرزانه متوجه می شویم که محل، یک بار متعلق به همجنسگرایان بوده است. این نشان می دهد که هدایت بارهای محل تجمع همجنسگرایان پاریسی را می شناخته و به آنجا رفت و آمد داشته است.

محل دیگری که هدایت فرزانه را با خود به آنجا می برد، کافه ی «مادام آرتور» است. توصیف این را هم از زبان فرزانه بشنویم: «پیشخدمت کافه مادام آرتور، خانمی قد بلند و بلند ناخن که وقتی نوشابه ها را روی میز گذاشت، متوجه مژگان مصنوعی و ته ریش مردانه او شدم و بعد کسی که برای سرگرمی مشتریان تصنیف میخواند، مردی بود در لباس زنانه.» (ص ۲۳۸-۲۳۹)

در همانجا هدایت می گوید: «اینجا جای هر کسی نیست. مثل «مونتانی سنت ژنویو» جای آدم های وارد است.» و فرزانه می نویسد: «آدم های وارد؟ «مونتانی سنت ژنویو»؟ در آنجا هیچ آداب و رسوم اخلاقی مراعات نمیشد. آزادی کامل، در حدودی که به آزادی دیگران لطمه نزند مبنای محیطش بود. نه تنها مشتریان از هر طبقه و صنفی بودند، از نقاش گرفته تا سمسار و دانشجو، بلکه هنرپیشگان.... در آنجا زن های همجنس باز، مردهای همجنس باز، عشاق در پی محیط هیجان انگیز، عیاشان و مردم معمولی مشتریان را تشکیل میدادند.» (ص ۲۳۸-۲۳۹)

از یک طرف می دانیم همجنسگرایی در آن دوره، در غرب قانونی نشده بود اما اینجا و آنجا همجنسگرایان تحت پوشش های مختلف، کافه ها و بارهای خاص خود را برپا می کردند. از طرف دیگر همانطور که در بالا گفته شد، نویسندگانی همچون ویرجینیا ولف، اسکار وایلد، پروست، آندره ژید، کوکتو، توماس مان و... همه در کتاب های خود به توصیف زیبایی های عشق همجنسگرایانه پرداخته اند و امروز همه می دانند که این نویسندگان نه تنها خود همجنسگرا بودند، بلکه قلم و هنر خود را در خدمت تلاش برای خودیابی و خودآگاهی همجنسگرایان به کار گرفتند و نوشته های آنان انعکاس اعتراض به ناعدالتی ها بر علیه همجنسگرایان است. به همین دلیل در غرب از آنان به عنوان پیشگامان نهضت خودیابی و خودآگاهی همجنسگرایان یاد می شود. هرچند که خود آن ها چنین ادعایی نکرده اند.

در اینکه چرا تعدادی از انسان های اجتماع از نظر جنسی به همجنس خود گرایش پیدا می کنند، تئوری های زیادی مطرح شده اند که یکی از آن ها در مورد مردان همجنسخواه این است که ممکن است پدر بنا به موقعیت شغلی کمتر در خانه بوده و فرزند پسر در کودکی در تماس وسیع و گسترده با زنان خانواده قرار داشته است. ما در صفحه ۳۶۱ همین کتاب می بینیم که هدایت در کودکی در چنین محیطی رشد کرده است. و فرزانه هم شهادت میدهد که: «گره اصلی زندگی شوم هدایت ناشی از رابطه اش با پدر و مادر و به خصوص با مادرش می بوده است.» (ص ۳۲۰)

به اعتقاد من، نوشته های هدایت، به خصوص در «حاجی آقا»، «سگ ولگرد»، «زنده به گور»، «البعثه الاسلامیه» و مهمتر از همه در کتاب «بوف کور»، قبل از هر چیز فریاد نویسنده ی همجنسگرای ایرانی در آن شرایط

سخت و تاریک محیط فرهنگی خودش است و ناامیدی اش به بهبود آن شرایط در زمان خودش، و نه هیچ چیز دیگر. (منظورم این نیست که هدایت دیگر غم و غصه ی دیگری نداشته است.)

جلال آل احمد (مجله «علم و زندگی»، تهران، شماره دی ماه ۱۳۳۰) بهترین توصیف را ارائه میدهد: «بوف کور تجسم تمام کینه هایی است که یک فرد ناتوان نسبت به تواناها دارد و به این طریق خود را از دیگران بیگانه می یابد.»

در سرتاسر کتاب های هدایت، بیزاری از خرافات، تملق، زورگویی، دروغ، خفقان و... موج می زند. هدایت میگوید: «میخواهم سرتاسر زندگی خود را مانند خوشه انگور در دستم بفشارم و عصاره ی آن را - نه شرابش را - قطره قطره در گلوی خشک سایه ام بچکانم.» (ص ۳۱۶) در صفحه ۳۰۵ کتاب، فرزانه می نویسد: «مرگ در زنده به گور زشت است. حاصل بیماری است، پوچ و مسخره است، گریز از زندگی است. قهرمان داستان ریشه ناکامی هایش را در خودش میداند، خودش است که نتوانسته با محیط جور بشود.»

«هدایت داستایفسکی را می ستاید، حداقل به این دلیل که هنر را از دیگران می گیرد و مطلب مال خودش است و همچنان روسی می ماند.» (ص ۷۰) هنر هدایت هم درست همین است. هنر را از کافکا، آندره ژید، کوکتو، وولف، اسکار وایلد و توماس مان می گیرد اما مطلب از خودش است و ایرانی می ماند. جمله معروف هدایت در شروع کتاب بوف کور (در زندگی زخم هایی هست...)، درد و رنج همجنسگرایی خودش را به شیوه خاص خود به تصویر می کشد. که روح آدم را مثل خوره می خورد و آدم نمی تواند این درد ها را به کسی بگوید. و یا: «چه خوب بود اگر می توانستم افکار خودم را به دیگری بفهمانم... نه، یک احساساتی هست، یک چیزهایی هست که نمی شود به دیگری



آخرین عکس صادق هدایت، ۱۳۲۹
(او این عکس را برای تمام خویشان خود فرستاد)

فهماند، نمیشود گفت، آدم را مسخره می کنند.» (ص ۲۷) بوف کور) در کتاب های هدایت، همچون کتاب های نویسندگان همجنسگرایی اروپایی قهرمان داستان تنهاست، عیب و نقص و اشکالات فرهنگی و اجتماعی را می بیند، به آنها پوزخند می زند، از اینکه او را درک نمی کنند عصبی و ناراحت است و سعی در گریز از واقعیت ها را دارد. از این زاویه، نه تنها همجنسگرایان که تمام انسان های اجتماع که به نوعی اخلاق و نرمهای اجتماعی را خشن و سرکوبگر می دانند، با قهرمان کتاب این نویسندگان اظهار خود بودن می کنند و خویشتن را بازمی یابند. این همان رمز محبوبیت این نویسندگان و کتاب های آنان است. از همین زاویه، همه این ها بخشی از شرح حال همجنسگرایان ایرانی در طول تاریخ کشور ماست.

بر زنان و مردان همجنسخواه ایرانی است که پیشگامان خود را کشف کنند، که کم هم نیستند، از عطار و مولوی گرفته تا حافظ، از ابومسلم خراسانی تا هدایت و سیرجانی، از... تا.....

شوخی با طعم جدی

فکر کنم شما هم مته من باشین، یه چیزایی از دوران کودکی یادتونه که خودتون هم نمیدونین چطوری یادتون مونده. و خیلی از چیزایی که بعداً اتفاق افتاده یادتون نیست.

مال خودمو براتون تعریف کنم: بچه که بودم تو اتاق پدر و مادرم می خوابیدم (یا مرا می خواباندند). نمیدونم چند سالم بود ولی یه روز صبح زود با شرشر آب دوش که تو اتاق خواب بود بیدار شدم. مادرم داشت چایی دم می کرد. خواب آلود ازش پرسیدم: «کی داره آب میریزه؟»، با تشر گفتش: «سرتو بیر زیر پتو و بخواب!»

یه مدت بعدش یه روز بابام دم سماور نشسته بود و یه مرد همسایه هم پیشش بود و من هم اون دور و بر می پلکیدم. مامان تو حیاط بود. اصلاً نه حرفای بابا و مرد همسایه یادم مونده و نه فکر می کنم که اصلاً به حرفهایشان توجه می کردم، اما یک مرتبه بابا جمله ای گفت که هنوز یادمه؛ رو به مرد همسایه گفت: «من اونقدر ... (یادم نیست چه کلمه ای بکار برد) که شب یه بار می کنم و صبح هم که بلند می کنم، بعد از چایی دوباره زانو میکشونم تو رختخواب و یه کیف دیگه می کنم.»

منو میگی؟ خیلی کنجکاو شدم که از حرفای بابا سر در بیارم، ولی نشد و از سرم در رفت، ولی یادم مونده و حالا دیگه شما هم می دونین که صحبت سر چی بوده. حالا چرا اینو نوشتم، تو کودکی خیلی دلم می خواست که یه خواهر یا برادر کوچکت داشته باشم و هی از مامان می پرسیدم که کی یه نی نی کوچولو برام میاره. آخه از دیدن بچه های همسایه که خواهر یا برادر کوچولو داشتن یه کم حسودیم می شد و می خواستم مته اونا باشم.

مامان هم هی می گفت نی نی کوچولو رو دارم درست می کنم و حالا تو کمد هستش. اگه بچه خوبی بشی درش میارم بهت میدم. سالها گذشت و نی نی کوچولوی ما از کمد در نیومد تا زمانی که دیگه مزه ای نداشت و دیگه فهمیده بودم بچه از کمد زاده نمیشه (ولی هنوز هم درست نمی فهمیدم چطوری بچه درست می کنن).

این ها را گفتم تا تربیت و آموزش کودکان در خانواده خودمان (یه خانواده متوسط ایرانی) تعریف کرده باشم. اما کودکان امروزی (البته بسته به اینکه در چه خانواده ای متولد می شوند) به



شکل بهتری با توجه به سن و سالشان در باره سکس و تولید مثل آموزش می بینند. در حالی که در ذهن من، پدر و مادر و کلاً بزرگترها آنچنان بزرگ و هیولا و مقدس(?) بودند که اصلاً نمی رفتن با دست زدن به سکس خود را حرام کنن و یا ارزش خود را پائین بیارن.

دوستی دارم که میگه باباش تعریف میکنه که تو دوره شاه، او (باباهه) فکر می کرده که شاه غذا نمی خوره و اگه هم غذا بخوره اون چیزایی که مردم می خورن (ماهی، گوشت، سیب زمینی و...) نیست، بلکه یه چیز دیگه است که ما نمی دونیم و به این دلیل هم گه شاه (مدفوع شاه) مته گه بقیه مردم نیست و حتما طلا است.

حالا می گین چرا این مزخرفاتو نوشتم؟

والله چی بگم. خبر اتهامات «جنسی و ضد اخلاقی» حکومت به وبلاگ نویسان دستگیر شده را حتما

شنیدین و بعضی واکنش ها رو اینجا و آنجا خوندین. می دونین چیه؟

داستان درازی است. به ایران ما هم محدود نمی شود و از بس که بارها تکرار شده، دیگه خریداری ندارد جز

در کشور ما و جوامع مشابهه (که بیشترشان در دور و برمان هستند). سوء استفاده حاکمان از فرهنگ و ذهنیت کهنه را

می گویم؛ سکس تابو است، پس باید این تابو را پر رنگ و لعاب کرد طوری که کسی جرئت حرف زدن در باره آن را

نداشته باشد. بعد هر مخالفی را به انجام عمل جنسی (غیر اخلاقی) متهم کردن و حسابشان را به کرام الکاتبین

(بخوانید مردم) واگذار کردن و با این وسیله بی اعتبار کردن مخالفان.

مخالفان حاکمیت هم قسم می خورند که **اینکاره** نبوده و نیستند و برای تأیید حرف خود دایه مهربانتر از

مادر شده، خود در بد بودن سکس و مسائل جنسی و اهمیت اخلاق و این چیزها قلم فرسائی میکنند.

با چنین وضعی معلومه که مردم سنتی می مونن، معلومه که این همه رو غیرت و تعصب نسبت به مسائلی

مثل پرده بکارت یا همجنسگرایی و کلا سکس؛

شاخک هاشون حساس میمونه، معلومه که یکی از

چاقوهای حکومت (اسلحه اتهام زنی به داشتن

مشکل اخلاقی و داشتن روابط جنسی) تیز میمونه،

معلومه که

خوب حالا جامعه از چه راهی باید مدرن

بشه؟

تنها راه گرفتن و به کنار پرت کردن چاقو

است و اگه نشد کند کردن لبه تیز آن.

چگونه؟

از طریق تابو زدائی از سکس؛ همه در باره

سکس حرف بزنن، بنویسن، به هر شکلی که می

تونن، از انواع سکس و روابط و گرایش ها و....

حالا گرفتین که چرا داستان طلا بودن گه

شاه و دوش گرفتن بابا تو اون وقت سحری رو

براتون گفتم؟



معرفی یک سایت

شما چقدر درباره ایدز می دانید؟

مسئولین سایت «امداد ایدز» در معرفی سایت خود می نویسند:

«ایدز» بیمار خود را انتخاب نمی کند. عدم آگاهی، درک و توجه مردم و به خصوص جوانان به راه های انتقال ویروس ایدز، به آن شانس ورود به بدن اشخاص و سرایت آن را به جامعه می دهد. هیچ تفاوتی هم ندارد که این اشخاص به کدام قشر تعلق دارند. ایدز یک بیماری است، گناه نیست. راه های پیشگیری و سرایت آن را یاد گرفته و بدانیم چگونه خود را از آلوده شدن به ویروس آن حفاظت کنیم و در صورت برخورد با اشخاص مبتلا با آنان مانند یک بیمار، نه «گناهکار» رفتار کنیم و بدانیم برخورد صحیح با آنان چگونه باید باشد.

زمانی پیش آمد که ما نیز به اطلاعاتی در این باره نیاز داشتیم. بدلیل عدم یافتن اطلاعاتی جامع و دقیق به زبان فارسی به فکر تهیه آن بر آمدیم. بدلیل اهمیت موضوع و آنجایی که این اطلاعات روزی مورد نیاز هر شخصی واقع می شود تصمیم به ارایه آن برای عموم گرفتیم و برآن شدیم تا کمی به این از هم گسیختگی و بی نظمی سامانی دهیم. اطلاعات اولیه خود را از امداد ایدز وین (Aids Hilfe Wien) تهیه کردیم. پس از آن جلساتی گذاشتیم تا بلکه همکاری و تجربه آن ها را مورد استفاده قرار دهیم. راهنمایی ها و مشاوره های مفیدی هم گرفتیم که بسیار کارساز بود و از این بابت سپاسگزاریم. مطالبی هم از هلند دریافت کردیم که متأسفانه بسیار اندک و کلی بود. کتاب هایی هم از ایران دریافت کردیم که آن هم کمکی بسیاری نکرد.

این مطالب حاصل زمانی طولانی کار تحقیق، ترجمه و سعی در کاربردی نمودن و هماهنگ کردن مطالب با فرهنگ فارسی زبانان عزیز است. اگر در مواردی ما قدم از مرزهای ممنوعه فرهنگی فرا می رویم بر ما ببخشایید که قصد تنها اطلاع رسانی و آگاهی دهی به همه فارسی زبانان و بخصوص جوانان عزیزمان است که مطمئن هستیم هیچ یک از شما تاب دیدن عزیزانتان در بستر بیماری را ندارید و بخصوص مایل به مبتلا شدن عزیزانش به این بیماری لاعلاج نیستید. و همه می دانیم که آگاهی تنها ابزاری است که جوانان به عنوان مهم ترین گروه در خطر می توانند به آن مسلح باشند و خود را حفظ کنند. پس مطالب این سایت را به دقت بخوانید و به دیگران نیز توصیه خواندن آن را کنید.

این سایت تنها برای اطلاع رسانی، آموزش و دادن مشاوره به اشخاص در مواجهه با ویروس اچ. آی. وی. می باشد.

امداد ایدز

<http://www.aids-ir.org>



ایدز درمان ندارد، آگاهی و آموزش تنها راه پیشگیری و مقابله با ایدز است

خبری، آموزشی، مشاوره

امداد
ایدز

عکس های این شماره



قرار بر این است که در هر شماره ماها صفحه مخصوصی بنام "عکسهای این شماره" داشته باشیم که در آن ۵-۶ عکس زیبا، عاشقانه، و... چاپ کنیم. اما با توجه به تنوع سلیقه ها، انتخاب عکسها را به عهده خود خوانندگان میگذاریم. پس اگر مایلید عکس دلخواه خود را در شماره بعدی چاپ کنید لطفاً آن را به آدرس ایمیل مجله ارسال کنید و در قسمت موضوع (سابجکت) بنویسید: "عکسهای این شماره" ضمناً چنانچه عکسی را هم برای جلد مجله مناسب میدانید، با کمال میل میتوانید پیشنهاد دهید. (منتظر دریافت عکس های ارسالی شما هستیم.)



بابی ۲۳ ساله از تبریز



ماها، مجله الکترونیکی همجنسگرایان ایرانی

برای بیان نظرات و پیشنهادات خود، و یا ارسال مطلب، عکس، نقد، و همینطور برای اشتراک «ماها»، از آدرس پستی زیر استفاده کنید:

Majaleh_maha@yahoo.com